

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۵ _ بخش دوم _ منظور از شجره ممنوعه
تاریخ: ۱۰ آذر ۱۳۹۹
مصادف با: ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۴۲
جلسه: ۱۹

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

معنای شجره ممنوعه

در بخش دوم آیه ۳۵ بعد از آنکه معلوم شد سنخ نهی لا تقربا، نهی ارشادی است و بعد از آنکه مشخص شد منهی عنه در این نهی، فعل اکل است و البته اکل لزوماً به معنای خوردن در این دنیای مادی و با بدن مادی نیست؛ همانطور که گفتیم می‌تواند اکل متناسب با آن عالم و آن جنت که جنت برزخی است باشد، و می‌تواند کنایه از یک نوع تصرف خاص و حالت خاص باشد که با توجه به بحثی که در پیش داریم بیشتر معلوم می‌شود. چون بحث بعدی در مورد این است که این شجره چه نوع شجره ای است. این درخت ممنوعه چه بوده است. می‌فرماید: «و لا تقرباً هذه الشجرة»، این شجره چه شجره ای است. این مطلبی که بدون استمداد از نقل و روایات نمی‌توانیم آن را بیان کنیم.

البته بعضی از مفسران شیعه و سنی گفته اند که خیلی دانستنش نافع نیست و ندانستنش زیان بار نیست. طبری در جامع البیان این را فرموده که نه علمش نافع است و نه جهلش زیان بار.^۱

نظیر این را فخر رازی هم گفته که به طور کلی ما چیزی که دلالت بر تعیین این درخت کند نداریم و البته خیلی هم حاجت و نیازی برای تعیین این درخت نیست. چون اساساً مقصود به کلام نیست. تعبیر ایشان این است که لازم نیست بدانیم این درخت ممنوعه چه درختی بوده؛ چون چیزی که مقصود اصلی در کلام نیست، لازم نیست متکلم آن را بیان کند. خداوند تبارک و تعالی هم اگر این شجره را تبیین نکرده و نوعش را مشخص نکرده مهم نیست. این منافاتی با حکمت پروردگار تعالی ندارد. برای اینکه اساساً یک جنبه استطرادی داشته و مهم اصل داستان است که ورود آدم به بهشت و خروج او بود. حتی می‌گوید چه بسا اگر بیان می‌کرد عبث بود.^۲

این یک موضع است که به طور کلی عدم دانستن این نه خسارت و زیان ایجاد می‌کند و نه علم و آگاهی به او منفعت خاصی را ایجاد می‌کند. این ادعایی است که شده است.

البته به نظر می‌رسد این بیشتر یک توجیهی باشد برای اینکه مسئله خیلی روشن نشده است.

۱. جامع البیان، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲. تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۶.

سوال:

استاد: واقع این است که می‌بینیم مفسرین و از جمله خود ایشان در مواردی به شدت تلاش می‌کنند که این نکات کشف شود و اینکه اینجا خیلی دانستن و ندانستنش مهم نیست پس به آن وارد نشویم، به نظر می‌رسد نمی‌تواند ما را از ورود به این بحث منع کند.

به هر حال این بحث وجود دارد که بالاخره این درخت ممنوعه چه درختی بوده است. در اینجا طیف گسترده‌ای از انظار در بین مفسران شیعه و اهل سنت وجود دارد و عمدتاً هم آنچه که گفته شده به استناد برخی روایات است که چه بسا این روایات سند چندان معتبری هم ندارند. اما این لفظ و آن روایات به نحوی که با قواعد و ضوابط اعتقادی هم منافاتی نداشته باشد، مطلبی است که در این مقام سعی می‌کنیم روشن شود.

انظار مختلف است. شجر را به درخت انگور، درخت انجیر، درخت سنبله و... تفسیر کرده‌اند. حتی بعضی گفته‌اند که این درخت حسد و یا علم است و برخی هم گفته‌اند که این درخت، درخت دنیا بوده یعنی تمثّل دنیا به شکل درخت بوده است.

معنای لغوی شجر

لفظ شجر این قابلیت را دارد که ما به علم، درخت علم اطلاق کنیم، به دنیا، درخت دنیا. یعنی از همین معنای ظاهری و متفاهم و متعارف درخت گرفته تا آن مواردی که عرض کردم. چون شجر در لسان عرب در واقع به هر چیزی می‌گویند که دارای یک ساق و شاخه‌هایی باشد. مثلاً می‌گویند درخت علم بارور شد که البته مجازی یا حقیقی بودنش یک بحثی دیگر است. حتی درخت علم، ممکن است مجازی هم نباشد. این شجری که ما اطلاق می‌کنیم بر همین درخت‌های میوه و درخت کذایی که می‌بینیم و مصطلح هم است، درست است که انصراف به این پیدا کرده است به خاطر کثرت استعمال، ولی از نظر لغوی منعی در اطلاق شجر به علم و شجاعت و امثال این‌ها وجود ندارد. لذا خود این واژه این ظرفیت را دارد که ما درخت را به هر یک از این معانی حمل کنیم. پس از این جهت مشکلی وجود ندارد و مقتضی در آن هست.

روایات

روایاتی هم که در اینجا ذکر شده، متعدد است. این روایات هر کدام این درخت را بر یک موردی حمل کرده‌اند.

۱. طبق برخی روایات این شجره الكافور است. این روایت از امیرالمؤمنین نقل شده است.^۱

۲. در یک روایتی به سنبله یا بُر تعبیر شده است. ابن عباس نقل می‌کند الشجرة التي نهى الله آدم عنها السنبله أو البُر.^۲

امیرالمؤمنین که فرمود: هی شجرة الكافور و در این روایت هم گفته‌اند سنبله و بُر. بعضی هم گفته‌اند که این شجرة علم است. در بعضی از روایات اهل سنت، شجرة عنب هم ذکر شده است.

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۰، حدیث ۱۱۳.

۲. در المنثور، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳. در روایتی دیگر از امام رضا از صالح هروی نقل شده است: قال قلتُ للرضا (عليه السلام) يابن رسول الله أخبرني عن الشجرة التي أكل منها آدم و حوا ما كانت، از درختی که آدم و حوا از آن خوردند به ما خبر بده. فقد اختلف الناس فيها فمنهم من يروى انها الحنطة و منهم من يروى انها العنب. یک عده می‌گویند گندم بوده و یک عده دیگر می‌گویند انگور بوده است. و منهم من يروى انها شجرة الحسد، فقال (عليه السلام) كل ذلك حق. (فعلا به این بخش «كل ذلك حق» کاری نداریم و بعدا در جمع بندی ذکر خواهیم کرد). قلتُ فما معنا هذه الوجوه على اختلافها. یعنی چه؟ شما می‌گویید همگی حق است ولی این تعابیر با هم مختلف است. فقال يا ابا الصلت، إن شجرة الجنة تحمل أنواع و كان شجرة الحنطة و فيها عنب و ليست كشجرة الدنيا.^۱

فعلا با این بخش هم که فرمود شجره جنت مانند شجره دنیا نیست و همه این میوه‌ها را می‌دهد، هم کاری نداریم. این را بعدا در مقام جمع ذکر خواهیم کرد. عمده این است که از همان موقع محل بحث بوده که این درخت چه درختی است. درخت گندم یا درخت انگور یا درخت انجیر؟ و یا در بعضی از روایت دارد شجرة التين.

۴. روایت دیگری هم از امام عسکری (عليه السلام) واد شده که نشان می‌دهد از همان موقع این اختلاف‌ها و بحث‌ها بوده است که این درخت چه درختی است. عن العسکری (عليه السلام) و لا تقربا هذه الشجرة، شجرة علم محمد و آل محمد (عليهم السلام) الذين آثرهم الله عز و جل به دون سائر خلقه. فقال تعالى: لا تقربا هذه الشجرة، شجرة علم فإنها لمحمد و آله خاصة دون غيرهم و لا يتناول منها بأمر الله إلا هم و منها ما كان تناوله النبي (ص) و علي و فاطمة و الحسن و الحسين بعدا اطعامهم اليتيم و المسكين و الاسير حتى لم يحسوا بعد بجوع و لا عطش و لا تعب و لا نصب و هي شجرة تميزت بين اشجار الجنة، إن اثر اشجار الجنة كان كل نوع منها يحمل نوعا من الثمار و المأكول و كانت هذه الشجرة تحمل البر و العنب و التين و العناب و سائر أنواع الثمار و الفواكه و الاطعمه.

می‌گوید این درخت هم بر، هم عنب، تین و همه انواع میوه‌ها را شامل شود. فلذلك اختلف الحاكون لذكر الشجرة فقال بعضهم هي برّة و قال آخرون هي عنبية، و قال آخرون هي تينة و قال آخرون هي عنابة.^۲

از علم و حسد گرفته تا برخی از میوه‌هایی که اینجا نام برده شد، الان هم همین بحث‌ها را وجود دارد. بالاخره این درخت ممنوعه چه درختی بوده است؟

اینجا بزرگان به نوعی در صدد جمع بین این روایات افتاده‌اند و اینکه این روایات هم هر کدام به یک جهتی اشاره دارد و ملاحظه فرمودید که در روایت ابا صلت امام رضا (عليه‌السلام) فرمودند: کلها حق، همگی درست است. با اینکه این اختلافات وجود دارد. اما فرمودند همگی درست است. این چطور توجیه می‌شود که بالاخره یک درختی بوده که آدم و

۱. نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۰، حدیث ۱۱۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۸۳، حدیث ۱۳.

۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۷۹، حدیث ۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۷۹.

حوا از اکل آن منع شدند و تمرّد از این نهی هم سرانجامش هبوط و رنج و تعب و گرفتاری بوده است. برای این درخت این همه عناوین ذکر کرده اند. چگونه می شود بین این ها جمع کرد؟ آیا این عناوین اساساً قابل جمع هستند یا خیر؟

کلام فیض کاشانی

اینجا مطلبی را مرحوم فیض کاشانی در مقام تفسیر و جمع این روایات و توضیح این ها ذکر کرده است. محصل بیان ایشان این است که همانطور که انسان به انواع غذا های مادی و دنیوی محتاج است، مثلاً بدن انسان میوه می خواهد، حبوبات و... می خواهد، روح انسانی هم محتاج غذا است، لکن غذای روح علوم و معارف است. همانطور که در این دنیا درختانی وجود دارند که غذا های بدن انسان را تولید می کنند و انسان از آن ها بهره می گیرد، درختانی هم هستند که غذا های روحی انسان را تولید می کنند و انسان از ثمرات آن درختان اگر استفاده کند می تواند خودش را تقویت کند. انسان ها گاهی فقط به غذا های بدن و تأمین نیاز های بدنشان توجه می کنند. قهرا از آن غذا ها و درختانی که آن غذا ها را تولید می کنند غافل اند. اما انهایی که روحشان و خواسته های روحی شان قوی تر است و به آن بیشتر اهمیت می دهند تا غذا های جسمانی، آن ها می توانند از آن غذا ها بهره مند شوند.

پس اولاً روح انسان هم محتاج تغذیه است و ثانیاً کسانی می توانند از این تغذیه بهره مند شوند که اهتمامشان به روح بیش از توجه آن ها به جسم و بدنشان باشد. طبیعتاً هر چه انسان بیشتر از این غذا ها بهره مند شود، درجات و مراتب بالاتری پیدا می کند.

البته در مورد غذا های جسم شاید ظرفیت بدن محدود باشد. هر غذایی را به هر اندازه ای نمی تواند بخورد. اما در مورد غذا های معنوی شاید این محدودیت از جهت دریافت وجود ندارد. بله در آنجا هم غذای سالم و ناسالم داریم و ممکن است یک غذای معنوی ناسالمی به روح داده شود و شخصی روحش را از غذای ناسالم تغذیه کند که آنهم عوارض خودش را دارد و بیماری های خاص خودش را موجب می شود. کسی که علوم نادرست، معارف ناصحیح به روحش وارد شود، طبیعتاً او را اذیت می کند و بیمار می کند.

ایشان می فرماید که به طور کلی میوه های مادی و جسمانی که در این عالم اند، این ها در عالم روحانی و در عالم مثال و بالاتر از آن اساساً یک مثال متناسب با خودشان دارند، لذا شجره به اعتبار وجود جسمانی و مادی، گاهی به درخت میوه تفسیر شده و به اعتبار آن وجود مثالی در عالم بالا به درخت علوم تفسیر شده است. شجره علم پیامبر در واقع اشاره به آن محبوبیت کاملی دارد که پیامبر نزد خداوند دارد. آن محبوبیتی که در واقع موجب همه کمالات انسانی است و پیامبر از آن بهره مند است. عالی ترین مقامات توحیدی و بالاترین مراتبی که ممکن است یک انسان به آنجا برسد.

پس اگر اسم شجره کافور برده شده، در واقع اشاره به برد یقینی است که آرامش کامل و خلق عظیم به دنبال دارد. شجره حسد هم به این اعتبار است که در واقع آنچه موجب نزدیک شدن آن شجره بلند شد حسادت است. لذا منافاتی بین روایات متعددی که درباره شجر وارد شده نیست. حتی بین این روایات و سخن اهل تأویل هم منافاتی دیده نمی شود.

ایشان می‌گویند همگی درست است، گاهی تعبیر به آن چیزی که در عالم جسمانی و ماده وجود دارد شده و گاهی هم تعبیر به درخت علم و حسادت شده است.^۱

پس ما تعدادی روایت داریم که این‌ها از درخت‌هایی که درخت میوه محسوب می‌شوند و ما آن‌ها را می‌شناسیم ذکر نام برده‌اند، تا درخت علم و درخت حسادت و حتی برخی از مفسرین گفته‌اند که آن درخت در واقع مثال برای حقیقت دنیا بود. یعنی حقیقت دنیا در آنجا اینچنین نمایش داده شد و از آدم خواستند به این درخت نزدیک نشود. چون انبیاء به عنوان خلفا الهی و اولیاء الهی نباید به دنیا نزدیک شوند. می‌گویند این نظیر هم دارد چنانچه گاهی دنیا به صورت یک زنی در برابر پیامبر مکرم اسلام ظاهر شد. در روایت دارد که دنیا در شب معراج به صورت یک زن زیبایی در برابر پیامبر ظاهر شد. در مورد امیر المؤمنین (ع) هم دارد که دنیا به صورت یک زن زیبایی در برابر امیر المؤمنین ظاهر شد که حضرت فرمود: دنیا غری غیری، یعنی برو دیگری را فریب بده. لذا آن شجره ای هم که در بهشت بود در حقیقت مثال حقیقت دنیا بود و خداوند تبارک و تعالی که نهی کرد آدم را که به این شجره نزدیک نشود، یعنی به دنیا نزدیک نشود چه اینکه نزدیک شدن به دنیا عواقب و آثار خاص خودش را دارد.

بالاخره این احتمالات عمدتاً به وسیله روایات و بعضاً به وسیله مفسرین بیان شده است. از درخت‌های میوه در این دنیا گرفته تا برخی امور معنوی مانند علم، حسادت و دنیا گفته شده است.

ملاحظه کردید که فیض کاشانی هم گفته می‌تواند هم بیان جنبه مادی باشد و هم معنوی، هم غذای روح و هم غذای جسم.

اما سوال این است چرا اساساً اینچنین بیان شده است؟ چرا متعدد بیان شده است؟ سوال در چرایی این امر است. این نکته ای است که باید درباره اش توضیح داده شود. باید یک جمع بندی کنیم چرا حقیقت این درخت ممنوعه به صورت متعدد و متکثر بیان شده و به چه دلیل چنین بیان شده است.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۰۳.